

سازمان ملل:

تریبون تهدید میلیتاریستی و تروریستی با لفاظی "صلح طلبانه"

صفحه ۴

رحمان حسین زاده

"به دادم برسید، دارم کمونیست می شوم!"

از تجربه فقر تا پرشی "چرا؟"

صفحه ۵

علی جوادی

ما موضوع ترحم نیستیم؛ صاحب حقیق!

صفحه ۹

هلاله طاهری

اعلامیه حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

مدرسه پادگان نیست!

طرح بسیجی کردن مدارس و دانش آموزان را در هم بشکنیم!

ستون آخر،

از "جان فدایان" تا طرح "میدان رویش"

صفحه ۱۶

وریا روشنفکر

بیانیه کانون صنفی فرهنگیان استان

مازندران به مناسبت بازگشایی مدارس:

به یاد کودکان به خون خفته ی

میناب، به یاد کیان پیرفلک

بیانیه شورای بازنشستگان

ایران به مناسبت آغاز سال

تحصیلی!

۸۷۳
هستی کمونیست

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست
Worker-communist Party of Iran - Hekmatist

۴ مهر ۱۴۰۵ - ۲۶ سپتامبر ۲۰۲۶

اعتراضات پرستاران

کادر درمان اسیر نظام ناسالم سلامت

جنگ و وضعیت معلق سیاسی نفس زندگی روزمره و اعتراضات برحق را تحت تاثیر و محدودیتهای فوق برنامه امنیتی قرار داده است. با اینحال صدای اعتراض و اعتصاب مرتباً از هر گوشه شنیده میشود. اجتماعات مجدد پرستاران و بحران معیشتی کادر درمان در سال ۱۴۰۵ بار دیگر پرونده این جدال قدیمی را بازکرده است. تجمعات اعتراضی گسترده در شهرهای مختلف کشور از جمله تیرماه ۱۴۰۵ در تهران در مقابل ساختمان سازمان اداری و استخدامی کشور با خواست؛ اصلاح فرمول اضافه کار و اجرای صحیح قانون تعرفه گذاری، اجتماعات مرداد ۱۴۰۵ در نیشابور در اعتراض به ساعت های طولانی اضافه کاری اجباری و مبالغ ناچیز آن، اعتراضات شهریور ۱۴۰۵ در کرمانشاه در مقابل دانشگاه علوم پزشکی در باره پرداخت نشدن معوقات خود پس از گذشت یک سال از این جمله اند. نرخ و مبلغ اضافه کاری در سال ۱۴۰۵ که حدود ۲۷ هزار تومان بود، به ارقامی بین ۷۵ تا ۱۴۰ هزار تومان رسیده است اما فرمول های محاسبه و فشارهای تورمی باعث شده این ارقام نیز دیگر پاسخگوی هزینه های زندگی پرستاران نباشد. زمینه و پتانسیل شعار قدیمی پرستاران "اعتصاب اعتصاب" و فراخوان به حرکت سراسری وجود دارد.

صفحه ۲

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

اعتراضات پرستاران

کادر درمان اسیر نظام ناسالم سلامت ...



اعم از دولتی و خصوصی با تکیه به قراردادهای مختلف و اعمال نفوذ و تشخیص روسای بیمارستانها و مراکز درمانی است. نتیجه این شد که برای پرداخت تعرفه خدمات پرستاری، "مبلغی که متناسب با ارائه خدمات و مراقبت‌های پرستاری و بر اساس شرح وظایف و استانداردهای بسته‌های خدمات

تشخیصی و درمانی توسط وزارت بهداشت" تعیین و ابلاغ شد.

پرستاران به روش اجرائی تعرفه گذاری و تبعیض شدید اعتراض دارند. درست مانند دیگر محیط های کار که تعدادی کارگر در یک قسمت کالای معینی را تولید میکنند و بنا بر وضعیت استخدامی حقوق متفاوت میگیرند، پرستاران نیز در اتاق عمل و بیمارستان و اورژانس و فوریت های پزشکی شرایط مشابه و حتی بدتری دارند. تعرفه خدمات پرستاری و ارزش گذاری بسته های خدماتی را نیز روسای مرکز درمانی تعیین میکنند. یکی کمتر و یکی بیشتر و دیگری چند برابر. هدف قانون همانطور که از نامش پیداست، کاهش و تعدیل ارزش خدمات پرستاری بود که در شکل "کارانه" پرداخت میشود. همینطور پرستاران دستمزدهای بسیار ناچیز حدود ۱۱۸ الی ۱۹ میلیون تومان دارند که با مابقی متعلقات دستمزد از قبیل؛ سنوات و حق اولاد و حق مسکن و کارانه و شرایط کار سخت و زیان آور به زور به ۲۴ میلیون تومان میرسد که حداقل سه برابر زیر خط فقر رسمی است. دستمزد و حقوق بخشهای ویژه و محدود مدیریتی، ویژه و سوپروایزرها تا ۳۶ و ۴۰ میلیون میرسد.

سندروم کاروشی

شرایط سخت و فشار فوق العاده کار یک معضل دیگر است که موجب رواج خودکشی میان پرستاران شده است. در شرایطی که کشور با کمبود شدید کادر درمان روبروست و مهاجرت پرستاران به کشورهای دیگر بدلیل حقوق بسیار ناچیز در ایران یک روال است، وزارت بهداشت و درمان و بیمارستانها مرتباً پروژه های جدید تعریف میکنند بدون اینکه نیروی لازم آنها استخدام کنند. بعبارت دیگر، با یک نیروی نسبتاً ثابت حجم روزافزون کار و خدمات درمانی را پیش میبرند. همزمان که ساعت کار و اضافه کاری را اجباری کردند، قانون مذکور تعدیل کارانه پرستاری به دلخواه ارزش خدمات پرستاری را تعیین میکند. نه فقط ارزش خدمات را کاهش دادند بلکه برای اضافه کاری اجباری ابتدا مبلغ مسخره و توهین آمیز ۲۷ هزار تومان را تعیین کردند که علیرغم افزایش بعدی هنوز نمیتوان با آن یک وعده غذای مناسب خورد. در اثر این فشار کار و بردگی عریان است که "سندروم کاروشی" یعنی خودکشی بدلیل فشار بیش از حد کار و ترجیح مرگ بجای زندگی را شاهد هستیم.

نظام سلامت کشور مثل همه ارکانهای دیگر جامعه در حال فروپاشی است. جمهوری اسلامی و سرمایه داری ایران کادر درمان و دانش آموختگان رشته های پرستاری، اتاق عمل، بیهوشی، اورژانس و فوریت های پزشکی را با رده بندی به استخدام رسمی، پیمانی، شرکتی، تبصره ای و طرحی با دستمزدها و قراردادهای مختلف تقسیم کرده است. کار و شرایط کار و حقوق کادر درمان بسته به اینکه در مراکز درمانی دولتی، عمومی غیر دولتی، خصوصی، خیریه و موقوفه کار میکنند متفاوت است. این تفاوتها مجرای بالا کشیدن حقوق و دستمزد کادر درمان و سود سرمایه داران متفرقه است. "نظام سلامت" و وزارت بهداشت و درمان و علوم پزشکی رژیم اسلامی، امنیت جانی بیماران و نفس حق سلامتی شهروندان را به مکانیسم بازار سپرده اند. بعبارت دیگر، حق سلامتی تابعی از دسترسی به بهداشت و درمان، و این دومی نیز در گرو توان پرداخت هزینه های سرسام آور ویزیت و دارو است. این خصوصیت و تناقض سرمایه داری و بازار با حقوق پایه ای انسانها است که حق سلامتی را که علی القاعده باید حقی انکارناپذیر و همگانی با مسئولیت و تضمین دولت باشد، به یک امتیاز برای طبقات دارا تبدیل کرده است. نظام سلامت کشور در متن جنگل بازار به نفس نفس افتاده است و در این میان کادر درمان - منهای عده قلیلی از پزشکان تاجر مسلک - تحت بیشترین فشار و فقر است.

مسئله تعرفه ها و کارانه پرستاران

"قانون تعرفه گذاری خدمات پرستاری و تعدیل کارانه های پرستاری" در دولت احمدی نژاد در اوائل تیرماه سال ۱۳۸۶ تصویب شد اما مثل دیگر طرحها سالها خاک خورد. در همین رابطه سال ۱۳۸۰ "سازمان نظام پرستاری" توسط وزارت بهداشت تاسیس شد. در مردادماه سال ۱۴۰۰ "آیین نامه اجرائی تعرفه گذاری خدمات پرستاری و تعدیل کارانه های پرستاری" با تبصره هایی توسط وزارتخانه های ذیربط؛ "بهداشت، درمان و آموزش پزشکی" و "تعاون، کار و رفاه اجتماعی"، همینطور "سازمان نظام پرستاری" و تأیید "شورای عالی بیمه سلامت کشور" تصویب شد.

نتیجه قانون تعرفه گذاری و تعدیل کارانه های پرستاری این شد که پرستاران در سطوح مختلف بسته به خدماتی که ارائه میدهند، "کارانه" معینی دریافت می کنند. کارانه در واقع نوعی پرداخت براساس کار انجام شده در شکل پاداش و افزایش حقوق است که بعضاً "پرداخت تشویقی" هم گفته میشود. چیزی شبیه "آکورد" در خطوط تولید که درصد ناچیزی از کل سود میان کارگران تقسیم میشود. در واقع این روشی برای قطعه قطعه کردن دستمزد، چند نرخ کردن دستمزد برای کار و خدمات یکسان پرستار در مراکز درمانی مختلف

مرگ بر جمهوری اسلامی!

اعتراضات پرستاران

کادر درمان اسیر نظام ناسالم سلامت ...

تحریک سرکوبگرانه علیه اعتصاب

سرمایه داران و دولتهایشان همواره تلاش دارند اعتراض و اعتصاب کارگری را "ضد نظم" معرفی کنند و به تحریک افکار عمومی عقبمانده علیه اعتصابیون مبادرت میکنند. در مورد اعتراضات پرستاران بارها از این حربه ضد کارگری استفاده شده است. حتی آنجا که طی اعتصاب بخشهای فوریت پزشکی و اورژانس و ویژه هیچوقت تعطیل نشد و پرستاران و کادر درمان حتی در دوره اعتراض به تعهدشان در قبال سلامت بیمار و ارائه خدمات وفادار ماندند و کمترین کوتاهی نکردند، اما حکومتی ها و روسای مزدور وزارت بهداشت و بیمارستانها و دانشگاههای علوم پزشکی، دست به تحریک مردم زدند و پرستاران را متهم به "تهدید سلامتی بیماران" کردند! هدف آنها اعتصاب شکی و سرکوب اعتراضات بود و هنوز براین طبل توخالی می کوبند. خوشبختانه هشیاری سیاسی و مسئولیت اجتماعی و حرفه ای کادر درمان این تشبثات ضد کارگری را تاکنون خنثی کرده است. برای مقابله با این تحریک های ارتجاعی و اعتصاب شکنانه، ضروری است حمایتهای هرچه وسیعتری در جامعه و بخشهای مختلف طبقه کارگر در دفاع از پرستاران و کادر درمان برای موظف کردن دولت و وزارت بهداشت و مراکز متفرقه دولتی و خصوصی به قبول خواستهای برحق پرستاران صورت بگیرد. این تنها دفاعی از اعتراضات پرستاران نیست، وجود یک شرایط ایمن در بیمارستانها به نفع بیمار و به نفع چهارچوبهای نظام سلامت کشور هم هست که دارد ویران میشود. به همین دلیل است که سران و عوامل حکومت برای هر مورد کوچک مرتباً در راه سفر به اروپا هستند، خودشان حاضر نیستند به بیمارستانهای دولتی و خصوصی در ایران مراجعه کنند اما مردم را به "دعا و زیارت" تشویق میکنند.

درمان رایگان و حق سلامتی

کمونیست ها و جنبش طبقه کارگر تاریخاً از حق سلامتی آحاد جامعه بعنوان یک حق پایه و غیر قابل بحث و همگانی دفاع کرده اند. همانطور که از حق آموزش و حق مسکن و غیره دفاع و بر آن تاکید کردند. در انقلاب ۱۳۵۷ فشار جامعه موجب شد که در قانون اساسی عنوان درمان رایگان و آموزش رایگان بعنوان زینت درج شود اما هیچوقت ارائه خدمات بهداشتی و درمانی و آموزشی از دست بازار و سود و تقسیمات طبقاتی رها نشد. کارگران برای دوره ای در اروپا بعد از انقلاب اکثراً موفق شدند این چهارچوب را به دولتها تحمیل کنند که در چند دهه گذشته یکی بعد از دیگری پس گرفته شدند و همه چیز به تیغ جنگل بازار آزاد، روند خصوصی سازی ها و شرکتهای متفرقه پیمانی واگذار شد.

روشن است در جامعه ای که سلامت و دسترسی به درمان و دارو و بهداشت از یک حق پایه ای به یک امتیاز تبدیل شود، میزان مرگ و میر

افزایش می یابد، شاخص طول عمر سقوط میکند و شهروندان دچار صدمات جبران ناپذیر جسمی و روانی بدلیل محرومیت از بهداشت و درمان و دارو و آموزشهای ضروری سلامتی میشوند. همین امروز تعداد زیادی از بازنشستگان کشور، این نسل قبلی طبقه کارگر که عمری در ساختن جامعه سهم ایفا کردند و باید در دوره بازنشستگی در آرامش و امنیت بسر برند، با مریضی و بی اعتباری دفترچه های بیمه و عدم دسترسی به دارو و درمان روبرویند و هر روز در خیابانها فریاد میزنند. پرستاران و کادر درمان، در شرایط کنونی در منگنه قوانین ارتجاعی حکومت و نظام سلامت بازاری شده و روسای پول پرست قرار دارند که با بدترین شرایط کار و فقر شدید از جانشان مایه میگذارند تا بتوانند انسانیت شان را حفظ و به همنوعان محتاج درمان یاری رسانند. این نیروی عظیم، با لایه ای از تاجر- پزشکان که پول پارو کردن آئین اول و آخرشان است، بسیار فرق دارند.

کارگران، مردم شریف ایران

پرستاران را تنها نگذاریم. آنها در دوره کرونا خط مقدم جبهه مرگ و ناجیان جامعه بودند. در اعتراضات کارگری از پرستاران حمایت کنید. آنها را در حلقه همبستگی کارگری و انسانی گسترده قرار دهید. به دولت و مسئولین ذیربط اعتراض کنید. آنها با اعمال فشار و قتل عمد پرستاران تحت عنوان خودکشی و "سندروم کاروشی" دارند سقف را روی سر عموم کارگران و مردم زحمتکش خراب میکنند. ما کارگران تیم پزشکی نداریم، بیمارستان خصوصی در خانه نداریم، فقط همدیگر را داریم، اما اتحادمان قدرتی دارد که میتواند هر سدی را درهم شکند.

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست از اعتراض و اعتصاب پرستاران بگرمی حمایت میکند و از عموم مردم ایران میخواهد که علیه سرکوب پرستاران و در حمایت از خواستهای برحق شان هر قدمی که میتوانند بردارند. پرستاران برای عقب راندن وزارت بهداشت و دولت مرتجع اسلامی مسعود پزشکیان، ناچارند در ابعاد وسیعتری با رعایت جنبه های اورژانسی دست به اعتصاب بزنند. باید با قدرت اتحاد؛ افزایش دستمزد، کاهش ساعات کار، لغو اضافه کاری اجباری و تغییر وضعیت در قراردادهای به کرسی نشاند. زنده باد اتحاد پرستاران و کادر درمان! زنده باد اعتصاب!

#پرستار_داد_بزن_حق تو_فریاد_بزن

#مجمع_عمومی

سردبیر.

۲۵ سپتامبر ۲۰۲۶

به حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

کمک مالی کنید!

زندانی سیاسی آزاد باید گردد!



بعد تهدیدات علیه جمهوری اسلامی فوکوس کردند، تهدیدات علیه کوبا و بعضی کشورهای دیگر و آدم ربایی مورد مباحثات او در ونزوئلا را به حاشیه راندند. این عنصر بی بالانس و ضد انسان از پشت تریبون به اصطلاح "سازمان ملل" با صراحت دوباره علیه میلیونها انسان مهاجر و پناهنده شمشیر کشید. عملکرد تماماً ضد

انسانی دولت راسیست خود را در اذیت و آزار و بیرون راندن مهاجران و پناهندگان سالها مشغول به کار و زندگی در آمریکا و کودکان متولد شده و بزرگ شده در آنجا را به "رخ" کشید. بریستر عقب گرد بزرگ تحمیل شده بر بشریت، در سطح عمومی و بدون روتوش تعصبات کور ملی و ناسیونالیستی را دامن زد. بیشمارانه اندک فعالیتهای بسیار ناچیز مقابله با تخریب محیط زیست را دوباره به باد استهزاء گرفت. طبق قانون جنگل "صلح از طریق قدرت" ریاکارانه از پایان دادن به "هشت جنگ" صحبت کرد.

ما همواره گفته ایم، تروریسم، تروریسم را میزاید. قدرتهای و دولتهای تروریست حتی رقیب همدیگر را تقویت میکنند. درست نقطه مقابل سخنان قلدرمآبانه و تروریستی ترامپ، نماینده حکومت تروریست اسلامی پزشکشان معلوم الحال با الفاظ و ادعاهای مشابه تحت عنوان گمراه کننده "مقاومت" سیاستهای تروریستی و ضد انسانی دولت خود و محور مقاومت اسلامی را توجیه کرد. ترور و اعدام هزاران انسان و جوان جامعه ایران را در همین یکساله اخیر ناشیانه پرده پوشی کرد.

تکمیل کننده صحنه آرای زشت کنفرانس سازمان ملل پروپاگاند تهییجی و اولترا فاشیستی نتانیاهوی نسل کش و قاتل صدها هزار فلسطینی خطاب به سالن عمدتاً خالی اجتماع سالانه بود. اما فاشیسم را چه باک از اینکه با نفرت وسیع نمایندگان همین دولتهای بورژوازی فحیمه روبرو است. سردمداران ضد انسان اسرائیل و نتانیاهو از بدو تأسیس حکومت منفورشان تاکنون بی توجه به غروندهای اینچینی و حتی بی ارزش دیدن قطعنامه های همین سازمان ملل اشغالگری و ستمگری علیه مردم فلسطین را ادامه داده و نسل کشی سه سال قبل تنها پریودی از این بربریت ضد انسانی بود.

این واقعیات تأکیدی است بر اینکه تعیین تکلیف قطعی و ریشه ای با کاپیتالیسم و فاشیسم و تروریسم عروج کرده این دوران و تأمین آرامش و صلح از درون جدالهای سیاسی و نظامی قطب های کاپیتالیستی و سازمان ملل آنها حاصل نمیشود، بلکه اینکار طبقه کارگر خودآگاه و سازمانیافته متکی به افق و سیاست و تشکل و تحزب سوسیالیستی در راستای ساقط کردن سرمایه داری و بنیاد نهادن نظم آزاد و برابر سوسیالیستی است. راه میان بری وجود ندارد.

مهر ۱۴۰۵

سازمان ملل:

تریبون تهدید میلیتاریستی و تروریستی با

لفاظی "صلح طلبانه"

رحمان حسین زاده

وارونگی نظم سرمایه داری از همه خط قرمزهای معمول تعریف شده در چهارچوب همین نظم ستمگر هم عبور کرده است. هشتاد و یک سال قبل با پایان جنگ جهانی دوم سازمان ملل تأسیس شد. ظاهراً قرار بود، این نهاد بین المللی مکان اعلام سیاستهای "صلح طلبانه" باشد. در چند سال نخست بعد از جنگ جهانی دوم که کشمکش قدرتهای کاپیتالیستی و امپریالیستی پیروز جنگ دوم، به نقطه حاد نرسیده بود، ظاهراً لفاظی های "صلح طلبانه" اندک جایگاه تشریفاتی را داشت. خیلی زود با تثبیت نظم دو قطبی بلوک شرق و غرب و مشخصاً از مقطع آغاز جنگ در شبه جزیره کره، به بعد اعلام تهدیدات میلیتاریستی قدرتها و دولتهای دو قطب رقیب و یا دولتهای همسایه در حال نزاع و کشمکش بیشتر و بیشتر صحنه کنفرانس سازمان ملل را بر فرمایشات پوچ "صلح طلبانه" تنگ کرد. اکنون و امسال فضای حاکم بر این سازمان سرمایه شورتر از همیشه است. دقیقاً منعکس کننده افسار گسیختگی عروج راست افراطی و فاشیستی، اعلام آشکار تهدیدات میلیتاریستی و تروریستی قدرتها و دولتهای متعدد در مقابل دولتهای رقیب و دشمن مورد نظرشان، اکثراً در همسایگی هم است. شاه کلید توجیهات تهدیدات و قلدری نظامی "حفظ منافع ملی" و اشاعه تعصبات و خرافه ناسیونالیستی و راسیستی است.

به سخنرانیهای همین سه روز گذشته از افاضات سرکرده تروریسم جهانی یعنی شخص ترامپ تا پروپاگاند مشمژ کننده و نفرت انگیز نتانیاهوی نسل کش و پزشکشان نماینده تروریسم جمهوری اسلامی و حتی بقیه سخنرانها امثال اردوغان و ماکرون و بقیه هر کدام کم و بیش برخلاف روش دروغین گذشته، این بار هر یک دولت دیگری و هدفی را تهدید میکرد و میکنند. این انعکاس واقعیت جهان آشفته تحت سیطره سرمایه داری است. نظم سیاسی استثمارگری که در راستای منافع قطبها و دولتهای ستمگر سرمایه قدم به قدم جهان را به سمت نزاعها و کشمکشهای قدرتها و دولتها و جریانات میلیتاریست و تروریست سوق میدهد. کنفرانس سالانه سازمان ملل بر خلاف ظاهر دروغین آن نه محل اجتماع برای "سازش و صلح طلبی" بلکه صحنه بیان "تهدیدات جنگ طلبانه و تروریستی" است.

حقیقتاً سالها است که تریبون سازمان ملل به محل اشاعه افکار و سیاستهای فاشیستی و راسیستی تبدیل شده است. سخنرانی سه روز قبل ترامپ، مظهر فاشیسم امروز دنیا در هشتاد و یکمین سالگرد سازمان ملل قبل از هر چیز مایه ننگ این مؤسسه جهانی است. ژورنالیسم نان به نرخ روز خور و مفسرین مزدبگیر و سطحی فقط بر

"به دادم برسید، دارم کمونیست می شوم!"

از تجربه فقر تا پرسش "چرا؟"

علی جوادی

"این مقاله نقدی است بر نوشته حمید آصفی درباره گرانی و فقر در ایران. او از یک تناقض روشن شروع می کند: با بالا رفتن قیمت ها، ارزش دارایی های صاحبان سرمایه - خانه، زمین، کارخانه و پول - افزایش می یابد، اما کارگری که تنها دارایی اش نیروی کار اوست، هر روز فقیرتر می شود. آصفی از گرانی مسکن، نان، دارو، آموزش و رفت و آمد می گوید؛ از خانواده ای که ناچار است میان درمان، اجاره و غذای خود انتخاب کند؛ و با طنز می نویسد: "به دادم برسید، دارم کمونیست می شوم!"

اما درست پس از طرح این پرسش ها، از نتیجه منطقی و گریز ناپذیرشان عقب می نشیند و می گوید هنوز به مالکیت خصوصی، سرمایه گذاری و سرمایه داری "مولد" اعتقاد دارد. نوشته او از حقیقتی انسانی آغاز می کند، اما در آستانه نتیجه گیری از حقیقتی که از قرار خود "کشف" کرده عقب می نشیند. نقد حاضر تلاشی است برای دنبال کردن همان پرسش تا پایان آن: آیا فقر و بی حقوقی کارگر فقط حاصل گرانی، فساد و دلالی است، یا ریشه در خود مناسبات سرمایه داری و کار مزدی دارد؟ و چرا کسانی که ثروت جامعه را تولید می کنند، برای تامین ابتدایی ترین نیازهای زندگی هر روز بطور نسبی فقیرتر، محروم تر و تحقیرشده تر می شوند؟

نویسنده از قرار با صداقتی آمیخته به طنز می گوید هرچه بیشتر به زندگی مردم نگاه می کند، بیشتر می فهمد چرا مارکس "عصبانی" بود؛ اما از این هم می ترسد که مبادا با پرسیدن همین سوال ها کمونیست شود. نگرانی قابل درکی است. آدم از قیمت نان شروع می کند، به کرایه خانه می رسد، از آنجا به دارو و درمان، مدرسه و حمل و نقل، و ناگهان می بیند پشت همه اینها یک سوال سمج ایستاده است: چرا برخی کودکان باید به جای مدرسه به سر کار بروند، در حالی که برخی دیگر می توانند هم مدرسه بروند و هم بازی کنند و آینده را حق طبیعی خود بدانند؟

من نیز کمونیست شدن را از خواندن یک فرمول اقتصادی یا حفظ کردن چند نقل قول آغاز نکردم. از کودکی فقر و نابرابری را دیدم؛ فقر دوستان و همبازی هایم را. می دیدم برخی از آنها به جای بازی ناچارند به سر کار بروند و وقتی بازی گشتند، دیگر رمقی برای بازی نداشتند. خستگی، پیش از آنکه بتوانند کودکی کنند، روی شان هایشان نشسته بود. آن روزها پرسش من ساده و کودکانه بود: چرا؟



بعدها فقر را در مقیاسی وسیع تر و اجتماعی دیدم؛ نابرابری و تفاوت های طبقاتی را دیدم؛ و همان پرسش کودکانه، اما دیگر نه ساده و بی پاسخ، همچنان باقی ماند: چرا؟ پاسخ های بسیاری عرضه می شد: فقر تقصیر تنبلی است، نتیجه بد مدیریتی است، محصول فساد این حکومت است یا حاصل کمبود سرمایه گذاری. اما هیچ کدام توضیح نمی دادند که چرا در جهانی که انسان توانایی تولید این همه ثروت، دانش و رفاه را دارد، فقر و محرومیت چنین پیوسته و سازمان یافته بازتولید می شوند.

مارکس را نخست از راه نوشته های دیگران، به صورت دست دوم، شناختم؛ سپس خود آثارش را خواندم. دنیای دیگری بود. آنجا بود که پرسش "چرا؟" به جای پاسخ های اخلاقی، پاسخی تاریخی، مادی و علمی پیدا کرد. مارکس نشان داد فقر محصول مناسبات اجتماعی معینی است: کارگر فقیر نمی ماند چون کمتر کار می کند، بلکه غالباً چون بیشتر کار می کند و حاصل کارش به سرمایه تبدیل می شود. در جامعه سرمایه داری، تولید هرچه اجتماعی تر می شود، تصاحب ثروت هرچه خصوصی تر می گردد.

نقش منصور حکمت در روشن کردن دوباره این حقیقت و بیرون کشیدن کمونیسم از زیر آوار شکست تجربه شوروی، سوسیالیسم کاذب، تحریفات اردوگاه های موسوم به سوسیالیستی، و نشان دادن جایگاه اجتماعی طبقاتی کمونیسم، برای من تعیین کننده بود. بار دیگر نقد نظری، سیاسی و علمی جامعه سرمایه داری از یک موضع کارگری و مارکسی احیا و راهنمای جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر شد.

کلایی شدن زندگی و از خود بیگانگی انسان

امروز این حقیقت از لابه لای قبض برق، داروی بیماری، اجاره خانه و ساعت های طولانی رفت و آمد فریاد می زند. انسانی که هر روز کار می کند، اما هر روز از خانه، سلامت، آموزش فرزند، تفریح، امنیت و آرامش دورتر می شود؛ مادری که باید میان درمان و غذای خانواده انتخاب کند؛ پدری که چند ساعت از روزش را در مسیر فرساینده کار تا خانه از دست می دهد؛ جوانی که کار می کند، اما تصور داشتن خانه برایش به شوخی تلخی شبیه است. این فقط فقر نیست؛ ربوده شدن زندگی است.

حمید آصفی به درستی می نویسد که خانه، درمان، آموزش و حتی زمان انسان کالا شده اند. اما گویا هنوز امیدوار است با حفظ سرمایه داری و اندکی "مهربان تر" کردن آن، بتوان این کابوس را پایان داد. این همان جایی است که طنز نوشته ناخواسته علیه خود نویسنده

صفحه ۶

علیه فقر، علیه گرانی بپاخیزیم!

"به دادم برسید، دارم کمونیست می شوم!"

از تجربه فقر تا پرسش "چرا؟..."

می چرخد. او با مشاهده کالای شدن همه چیز می گوید: "به دادم برسید، دارم کمونیست می شوم!" پاسخ من این است: از کمونیست شدن نترسید؛ از جهانی بترسید که در آن انسان برای زنده ماندن باید نیروی کار، حرمت و انسانیت خود را هر روز در بازار بفروشد.

مارکس در "سرمایه" نوشت: "ثروت جوامعی که شیوه تولید سرمایه داری در آنها حاکم است، همچون انباشت عظیمی از کالاها ظاهر می شود." پشت این جمله، تصویری عمیق از جهانی نهفته است که در آن حتی نیازهای انسانی نیز باید از دروازه بازار عبور کنند. انسان پیش از آنکه انسان باشد، به خریدار یا فروشنده بدل می شود؛ عشق، آموزش، درمان، خانه و زمان، همه در برابر قیمت سنجیده می شوند. در چنین جهانی، آنچه باید حق باشد به امتیاز تبدیل می شود و آنچه باید در خدمت زندگی باشد، زندگی را به خدمت خود می گیرد.

مارکس همچنین نوشت: "کارگر هرچه بیشتر ثروت تولید می کند، هرچه تولیدش قدرت و دامنه بیشتری می یابد، خود فقیرتر می شود." این جمله فقط توصیف یک وضعیت اقتصادی نیست؛ شرح تراژدی انسان در نظامی است که در آن دست‌های انسان جهان را می سازند، اما خودشان از داشتن سهمی جدی در آن جهان محروم می مانند. کارگر شهرها را می سازد، اما در حاشیه شهر زندگی می کند؛ بیمارستان‌ها را برپا می کند، اما از درمان محروم است؛ مدرسه‌ها را می سازد، اما فرزندش از آموزش باکیفیت بی بهره می ماند.

مارکس در دست نوشته‌های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴ این وضعیت را فقط مسئله نابرابری درآمد یا توزیع ناعادلانه ثروت نمی دانست. او از "از خود بیگانگی" سخن می گفت: انسان از محصول کار خویش بیگانه می شود؛ از خود کار، که به جای فعالیت خلاق و آگاهانه به اجبار برای زنده ماندن تبدیل شده، بیگانه می شود؛ و از دیگر انسان‌ها و از توانایی‌های انسانی خودش نیز بیگانه می گردد.

فقر، در این معنا، فقط کمبود پول نیست؛ محرومیت از توانایی‌های انسانی است. انسان فقیر تنها از پول محروم نیست؛ از فرصت اندیشیدن، دوست داشتن، آموختن، آفرینش و زیستن نیز محروم می شود. جامعه‌ای که انسان را از این امکان‌ها محروم می کند، حتی اگر ویرانه‌های پر زرق و برق داشته باشد، جامعه‌ای ثروتمند نیست؛ جامعه‌ای است که ثروتش را بر ویرانه زندگی انسان‌ها بنا کرده است.

از سرمایه‌دار "مولد" تا نقد سرمایه‌داری

برای فرار از این سوال، نویسنده یک خط قرمز می گذارد: من هنوز به مالکیت خصوصی، سرمایه‌گذاری و "کارآفرین" معتقدم؛ سرمایه داری که کارخانه می سازد، فناوری تولید می کند و شغل ایجاد می کند، با دلال زمین

و مسکن یکی نیست. گویا اگر سرمایه‌دار کراوات کارخانه داری بزند و دستگاهی در گوشه کارگاه بگذارد، دیگر از قبيله سرمایه جدا شده است؛ گویا دلال بد ذات است، اما سرمایه‌دار صنعتی فرشته‌ای است که صبح‌ها با کیسه‌ای از "فرصت شغلی" بر شانه، برای نجات کارگران از راه می‌رسد.

و چقدر از این کلمه "کارآفرین" بیزارم! هیچ گریه‌ای به خاطر رضای خدا موش نمی‌گیرد. سرمایه‌دار تا زمانی کارگر را استخدام می‌کند که نیروی کار او تولیدکننده سود باشد. البته تفاوت میان دلال زمین، بانکدار، تاجر، مالک مجتمع مسکونی و صاحب کارخانه واقعی است. مارکس نیز این تفاوت‌ها را انکار نمی‌کرد. اما زیر همه این شکل‌های گوناگون، یک رابطه اجتماعی واحد خوابیده است: اکثریت عظیم جامعه برای زنده ماندن ناچارند نیروی کارشان را بفروشند؛ اقلیتی مالک ابزار، زمین، کارخانه، پول و امکانات تولیدند؛ و محصول کار و ثروتی که حاصل دسترنج و تعاون طبقه کارگر است، در اختیار و فرمان همان اقلیت استثمارگر می‌ماند.

سرمایه دار شغل را همچون لطفی شخصی ایجاد نمی‌کند. او نیروی کار کارگر را می‌خرد، چون بدون نیروی کار زنده، ماشین و ساختمان و سرمایه او سود نمی‌آورند. کارگر است که ماشین را به حرکت درمی‌آورد، دانش و مهارتش را به تولید تبدیل می‌کند، ارزش می‌آفریند و جامعه را سرپا نگه می‌دارد. آنچه او تولید می‌کند از دستش خارج می‌شود، به ملک دیگری بدل می‌گردد و در برابرش چون قدرتی بیگانه می‌ایستد.

سرمایه داری فقط نظامی برای تولید انبوه کالا نیست؛ نظامی است که در آن زندگی انسان تابع سود می‌شود. بیمارستان تا جایی گسترش می‌یابد که سودآور باشد؛ خانه تا جایی ساخته می‌شود که قدرت خرید وجود داشته باشد؛ دانش و فناوری تا جایی در خدمت انسان قرار می‌گیرند که با بازده سرمایه سازگار باشند. حتی سرمایه‌دار "خوب" و "مولد" نیز در این رقابت آزاد نیست. اگر هزینه نیروی کار را پایین نیاورد، ساعات و شدت کار را افزایش ندهد و سود را بر نیاز انسان مقدم ناند، سرمایه رقیب او را کنار می‌زند. مسئله نیت شخصی این یا آن فرشته "کارآفرین" نیست؛ مسئله قدرت بی‌چهره و بی‌رحم سرمایه است.

در این نظام، تولید اجتماعی است اما تصاحب خصوصی. تکنولوژی می‌تواند ساعات کار را کاهش دهد و زندگی را آسان‌تر کند، اما در عمل بیکاری، فشار کار و ناامنی می‌آفریند. فراوانی ممکن است، اما اکثریت در تنگدستی نگه داشته می‌شوند. از همین جاست که نقد فقر به نقد سرمایه‌داری می‌رسد: چرا نیازهای اساسی انسان باید تابع سود باشند و چرا ثروتی که با کار جمعی تولید می‌شود، به قدرتی علیه تولیدکنندگان آن بدل می‌گردد؟

هراس از کمونیسم؛ حصار فکری سرمایه

هراس حمید آصفی از کمونیسم نیز بخشی از دستگاه دفاعی همین نظم است. سرمایه داری فقط با پلیس، زندان، اخراج، فقر و قوانین مالکیت از خود محافظت نمی‌کند؛ با ساختن تصویری هولناک از کمونیسم نیز از بقای خویش دفاع می‌کند. به مردم گفته‌اند کمونیسم

"به دادم برسید، دارم کمونیست می شوم!"

از تجربه فقر تا پرسش "چرا؟..."

یعنی گرفتن خانه و نان مردم، نفی فردیت، حکومت بر زندگی خصوصی و تقسیم فقر؛ حال آنکه آنچه کمونیسم کارگری در پی آن است، درست نقطه مقابل این تصویر است: پایان دادن به نظمی که اکنون خانه و نان و درمان و وقت انسان را از او می گیرد، فردیت او را در بازار کار خرد می کند و فقر و ناامنی را به سرنوشت میلیون ها نفر بدل می سازد.

مارکس در تزه های خود درباره فوئرباخ، انسان را موجودی انتزاعی و جدا از جامعه نمی بیند. "ذات انسان"، به تعبیر او، مجموعه روابط اجتماعی اوست. انسانی که زیر فشار فقر، استبداد اقتصادی، تبعیض، بی حقوقی و اضطراب دائمی زندگی می کند، نمی تواند آزاد باشد، حتی اگر حق رای هم داشته باشد. این تفاوت مهم میان آزادی صرفا سیاسی و رهایی انسانی است.

آزادی سیاسی، هرچند ضروری، هنوز می تواند انسان را در چنگ اقتصاد، بازار، مالکیت، کار مزدی و نابرابری رها کند. اما رهایی انسانی یعنی انسان نه ابزار سود دیگری، بلکه غایت زندگی اجتماعی باشد؛ یعنی ثروت، دانش و فناوری ای که بشر آفریده است، از چنگ اقلیتی مالک بیرون آید و در خدمت رشد آزاد و خلاقانه همه قرار گیرد.

مارکس و انگلس در "مانیفست کمونیست" از جامعه ای سخن می گویند که در آن "رشد آزاد هر فرد شرط رشد آزاد همگان است." این جوهر فلسفه رهایی بخش کمونیسم کارگری است. آزادی فرد و آزادی جمع در برابر هم قرار ندارند. بدون پایان دادن به فقر، بی حقوقی، کار مزدی و فرمانروایی سرمایه، آزادی اکثریت انسان ها فقط واژه ای زیبا روی کاغذ می ماند.

از مطالبات فوری تا رهایی اجتماعی

کمونیسم کارگری برنامه "تقسیم فقر" یا فقط افزایش دستمزد نیست. برای دستمزد مکفی، بیمه بیکاری، درمان رایگان، مسکن مناسب، آموزش رایگان، امنیت شغلی و کوتاه شدن روز کار مبارزه می کند؛ زیرا انسان گرسنه، بی خانه و بیمار نمی تواند منتظر فردای خیالی بماند. اما هدف آن در همین مطالبات فوری خلاصه نمی شود.

هدف، پایان دادن به وضعیتی است که در آن کارگر ابزار تولید ثروت است، اما خود از ثروت محروم می ماند؛ وضعیتی که در آن تولید اجتماعی است اما مالکیت خصوصی؛ وضعیتی که در آن فناوری می تواند ساعات کار را کاهش دهد و زندگی را آسان تر کند، اما در عمل بیکاری، فشار کار و ناامنی می آفریند.

"رهایی طبقه کارگر امر خود طبقه کارگر است." معنای این سخن مارکس نه ستایش رنج کارگر است و نه دعوت به انتظار کشیدن برای منجی. معنایش این است که طبقه ای که جامعه را می گرداند، باید سازمان یابد و قدرت تصمیم گیری درباره تولید، ثروت و سرنوشت خویش را به دست بگیرد. آزادی کارگر امتیازی نیست که سرمایه دار، دولت یا نیکوکاران به او هدیه دهند؛ آزادی حاصل مبارزه آگاهانه و سازمان یافته خود کارگران و توده مردم زحمتکش و آزادیخواه است.

طبقه کارگر چیزی جز زنجیرهای خویش برای پاره کردن ندارد؛ اما چون همین زنجیرها به دست و پای تمام جامعه پیچیده اند، با رهایی خود انسان را از اسارت سرمایه، فقر و بی اختیاری نیز رها می کند. رهایی طبقه کارگر، به همین اعتبار، شرط رهایی کل جامعه است. با الغای کار مزدی و مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، نه تنها زنجیر کارگر، بلکه مناسباتی برجسته می شود که انسان را به فروشنده، خریدار، بدهکار، بیکار، مصرف کننده یا ابزار سود تقلیل می دهد. آن گاه خانه حق انسان است، نه موضوع سوداگری؛ درمان حق انسان است، نه کالای گران؛ آموزش میدان شکوفایی است، نه امتیاز پولدارها؛ و کار، فعالیتی برای ساختن زندگی بهتر است، نه مجازاتی روزانه برای زنده ماندن.

مارکس در "سرمایه" نوشت: "قلمرو آزادی تنها زمانی آغاز می شود که کار ناشی از ضرورت و اجبار بیرونی پایان یابد." این جمله افق انسانی کمونیسم را روشن می کند. هدف، بیکار کردن انسان یا بی معنا کردن کار نیست؛ هدف آن است که کار از اجبار کور به فعالیتی آگاهانه، خلاق و اجتماعی تبدیل شود. فناوری باید زمان انسان را آزاد کند، نه آنکه او را به بیکاری و گرسنگی محکوم سازد؛ ثروت اجتماعی باید فراغت، دانش، هنر و عشق را گسترش دهد، نه سود صاحبان سرمایه را.

خطاب به حمید آصفی

آقای آصفی، سایر دوستانی که در این نگرش سهیم اید، بر ترستان غلبه کنید. جسارت داشته باشید که پرسش را تا پایانش دنبال کنید. واقعیت مادی زندگی مردم، از هر قالب ذهنی و هر برجسب هراس آوری نیرومندتر است. وقتی هر روز می بینید کارگر، با وجود کار و تولید و کوشش، فقیرتر می شود؛ وقتی می بینید خانه، درمان، آموزش و حتی وقت انسان به کالا تبدیل شده اند؛ وقتی می بینید ثروت انباشته می شود و زندگی اکثریت فرسوده تر، ناامن تر و کوچک تر می گردد، این واقعیت ها راه خود را به سوی نقد سرمایه باز می کنند.

شما فریاد زده اید: "به دادم برسید، دارم کمونیست می شوم!" اما پاسخ این نیست که کسی بیاید شما را از کمونیست شدن نجات دهد. برعکس، باید به داد آن بخشی از اندیشه تان رسید که هنوز در بند محدودیت های فکری و قالب های آماده دستگاه تبلیغاتی سرمایه است؛ همان بخشی که حقیقت رنج انسان را می بیند، اما از نام و نتیجه منطقی آن می هراسد. باید این قالب ها را در هم شکست تا پرسشگری شما به سرانجام برسد.

"به دادم برسید، دارم کمونیست می شوم!"

از تجربه فقر تا پرسش "چرا؟..."

کمونیسم کارگری دعوت به بستن چشم بر واقعیت نیست؛ دعوت به باز کردن چشم هاست. نه وعده گریز از جهان واقعی، بلکه اراده تغییر آن است. مارکس به ما نیاموخت که در فقر مردم نوحه خوانی کنیم یا از سرمایه دار "خوب" در برابر سرمایه دار "بد" پناه بگیریم. او نشان داد که باید ریشه این جهان وارونه را شناخت: جهانی که در آن کارگر برای سرمایه است، نه سرمایه برای انسان.

اگر پرسش "چرا؟" را تا انتها پی بگیرد، دیگر از کمونیسم به عنوان "هیولا" نخواهید ترسید. در آن، جنبش رهایی انسان را خواهید دید: جنبشی برای آنکه هیچ کودکی به جای بازی به کار فرستاده نشود؛ هیچ مادری میان دارو و نان انتخاب نکند؛ هیچ انسانی عمرش را در اضطراب اجاره، اخراج و بی آیندی نسوزاند؛ و هیچ ثروتی که با کار جمعی انسان ها تولید شده، به قدرتی علیه خود آنان بدل نشود.

اما نقد مارکسی فقط محاسبه فاصله میان دستمزد و قیمت کالاها نیست، هرچند از همین واقعیت ملموس آغاز می کند. نقد مارکسی نقد تمام مناسبات و افکاری است که این جهان نابرابر را طبیعی و ابدی جلوه می دهند: نقد سرمایه و کار مزدی؛ نقد دولت طبقاتی؛ نقد مذهب، هنگامی که رنج زمینی انسان را با تسلیم آسمانی توجیه می کند؛ نقد ناسیونالیسم، هنگامی که کارگران و مردم را زیر پرچم "ملت" به قربانگاه منافع طبقه حاکم می برد، نقد اسلام سیاسی، هنگامی که فقر، تبعیض، سرکوب زن و استبداد را به نام خدا سازمان می دهد و نقد "دمکراسی" زمانی که خود را به جای آزادی جا میزند.

به مشاهده بیشتر نیاز دارید؛ نه فقط برای دیدن گرانی نان و دارو، بلکه برای دیدن رشته هایی که این واقعیت ها را به هم وصل می کنند. باید دید چرا کارگر در ایران را به جای هم سرنوشتی با کارگر در افغانستان، ترکیه، کشورهای عربی یا هر جای جهان، پشت پرچم ملت می فرستند؛ چرا به جای اعتراض به فقر واقعی، وعده صبر، تقدیر و پاداش اخروی می دهند؛ و چرا هر بار که انسان سر بلند می کند، او را میان انتخاب های دروغین "وطن"، "دین"، "امنیت"، "دمکراسی" و "بازار آزاد" محبوس می کنند.

پس شاید باز هم لازم باشد به داد شما برسیم، مسلما نه از سر تفرعن؛ نه فقط از ترس کمونیست شدن، بلکه از زندان ناسیونالیسم، مذهب و دیگر قالب های فکری ای که سرمایه و دولت برای نگه داشتن انسان در انقیاد ساخته اند. بگذارید همان پرسش "چرا؟" به راه خود ادامه دهد. اگر بی تعارف و تا پایان دنبال شود، از نقد قیمت نان و اجاره خانه عبور می کند و به نقد تمام نظامی می رسد که فقر، بی عدالتی و نبود آزادی را هر روز بازتولید می کند.

بگذارید این پرسشگری به راهگشایی راه ببرد. بگذارید واقعیت، شما را از مرز ترس عبور دهد. شاید آن گاه دریابید که کمونیست شدن نه سقوط در تاریکی، بلکه بیرون آمدن از تاریکی نظامی است که رنج انسان را طبیعی، فقر را اجتناب ناپذیر و سود را مقدس جلوه می دهد. جامعه از این وضع رها نمی شود، مگر آنکه به نظامی پایان دهد که این محرومیت را هر روز بازتولید می کند.

کمونیسم کارگری نام جنبشی است برای همین پایان: نه برای آرایش "انسانی تر" سرمایه داری، بلکه برای رهایی انسان از قید و بندهای سرمایه؛ برای جهانی که در آن انسان، نه ابزار سود، بلکه محور زندگی اجتماعی باشد.

و شاید ماندگارترین پاسخ به ترس از کمونیست شدن همین باشد: "کمونیسم برای ما وضعیتی نیست که باید برقرار شود، آرمانی نیست که واقعیت باید خود را با آن منطبق کند؛ ما جنبش واقعی ای را کمونیسم می نامیم که وضع موجود را برمی اندازد." این جنبش از جایی دور و ناشناخته آغاز نمی شود؛ از همان لحظه ای آغاز می شود که انسان می پرسد چرا باید برای چیزی که خودش ساخته است، اجازه زندگی بگیرد.

در جهانی که "همه چیز جامد و استوار دود می شود و به هوا می رود"، انسان نباید خود را نیز به کالایی گذرا در بازار تبدیل کند. باید آنچه را ساخته است، دوباره به اختیار خود بازگرداند. تاریخ، به تعبیر مارکس، چیزی جز فعالیت انسان ها در پی شرایطی نیست که خودشان ساخته اند. بنابراین هیچ نظامی مقدس و ابدی نیست؛ هر آنچه انسان ساخته است، انسان نیز می تواند دگرگون کند.

کمونیسم، در عمیق ترین معنای انسانی خود، نه فرمانروایی یک دستگاه بر زندگی مردم، بلکه پایان فرمانروایی اشیاء بر انسان هاست. روزی که خانه دیگر سرمایه گذاری نباشد، درمان دیگر تجارت نباشد، آموزش دیگر امتیاز طبقاتی نباشد و زمان انسان دیگر ماده خام سود نباشد، آن روز انسان برای نخستین بار از زیر سلطه محصول دست های خودش بیرون می آید.

پس اگر قرار است به داد کسی برسیم، باید به داد انسان برسیم؛ انسانی که در میان کالاها، قیمت ها، قراردادهای سودها گم شده است. باید به داد کودکی برسیم که پیش از بازی کردن، کار می کند؛ به داد زنی که میان نان و دارو انتخاب می کند؛ به داد کارگری که جهان را می سازد اما در آن جایی برای زیستن ندارد.

و اگر نام این تلاش کمونیسم است، بگذارید با صدای بلند گفته شود: آری، باید کمونیست شد؛ نه برای آنکه انسان کمتر زندگی کند، بلکه برای آنکه سرانجام بتواند زندگی کند.

۲۵ سپتامبر ۲۰۲۶

نه قومی، نه مذهبی، هویت انسانی!

ما موضوع ترحم نیستیم؛ صاحب حقیم!

هاله طاهری

من با این ادبیات مشکل دارم. با این که هر بار حرف زنان می‌شود، می‌گویم باید "از زنان دفاع کنیم"، باید "از زنان محافظت کنیم"، باید برایشان پناهگاه درست کنیم، باید جایی فراهم کنیم که کمتر کتک بخورند، کمتر آسیب ببینند، کمتر کشته شوند. حتی همین کلمه "کمتر" برای من همیشه سؤال بوده است. تا کی قرار است هدف ما این باشد که زنان کمتر آسیب ببینند؟ چرا نقطه‌ی شروع ما این نیست که زن اصلاً نباید به دلیل زن بودن در موقعیت فرودست قرار بگیرد؟ امنیت لطف نیست. احترام لطف نیست. آزادی لطف نیست. برابری لطف نیست. این‌ها حق‌اند.

من سال‌هاست با زنان و مردان کار می‌کنم و سال‌هاست که در بنیاد زن و جامعه در بریتانیا، با مشکلات روزمره زنان و جامعه مهاجر و برای ایجاد تغییرهای بنیادین و فرهنگی در کامیونیتی‌ها فعالیت دارم. در دوران نوجوانی در ایران زیسته‌ام و با همه وجودم جامعه مردسالار و قوانین آن را تجربه کرده‌ام. بارها در جلسه‌هایی نشسته‌ام که وقتی از تغییر جدی مناسبات نابرابر حرف زده‌ام، احساس کرده‌ام طرف مقابل می‌خواهد مرا آرام کند. حتی بارها مرا افراطی خوانده‌اند و من در جواب گفته‌ام: من خلاف جریان‌ام. می‌گویم باید موقعیت زنان تغییر کند؛ جواب می‌شنوم فعلاً برایشان فضای امن درست کنیم. می‌گویم باید با مردان درباره قدرت، کنترل و برابری کار کنیم؛ می‌شنوم فعلاً زنان را دور هم جمع کنیم، کلاس هنری و فعالیت اجتماعی بگذاریم تا حالشان بهتر شود.

من مخالف پناهگاه نیستم. مخالف حمایت روانی، کلاس، شبکه اجتماعی یا هیچ خدمتی که امروز جان یک زن را امن‌تر کند نیستم. زنی که در معرض خشونت است، همین امروز به امنیت نیاز دارد. مشکل من این است که نجات اضطراری را با تغییر اشتباه بگیریم. پانسمان لازم است؛ اما اگر هر روز زخمی تازه تولید می‌شود، یک روز باید درباره دستی که زخم می‌زند حرف جدی زد و دستش را از خشونت قطع کرد. یکی از آن مسائلی که هر بار به آن حساسم و نظر صریح را می‌گویم، کلمه‌ی "شرم" است که جای آن باید عوض شود. وقتی زنی به نام "ناموس" کشته می‌شود، گاهی شرم را روی دوش همان زن و خانواده‌اش می‌گذارند. مادری دخترش را از دست داده، اما به جای این که بتواند بلند و آشکار برای جگرگوشه‌اش عزاداری کند، باید با سایه "آبرو" مراسم برگزار کند. اما مردی که دست به قتل زده، ممکن است هنوز برای عملش توجیه پیدا کند؛ گاهی حتی کسانی هستند که رفتار او را با واژه‌هایی مثل "غیرت" توجیه و حتی تحسین می‌کنند. نه، شرم باید به جای واقعی خودش



برگردد. ننگ بر زنی نیست که کشته شده است. ننگ بر مادری نیست که دخترش را از دست داده است. ننگ بر خانواده‌ای نیست که باید عزادار باشد. ننگ بر قاتل است و بر فرهنگی که برای قتل زن توجیه می‌سازد.

این فقط یک بحث نظری نیست. طبق آمار هه‌نگاو،

فقط در اوت ۲۰۲۶ دست‌کم ۱۹ مورد زن‌کشی در ایران ثبت شده و اکثریت قریب به اتفاق این زنان به دست افراد نزدیک به خود، از جمله همسر، پدر و همسر سابق، کشته شده‌اند. خود این آمار هم باید "موارد ثبت‌شده" خوانده شود، نه تمام واقعیت؛ منابع درباره خشونت موسوم به ناموسی در ایران به کم‌گزارشی، گزارش نادرست و ثبت نادرست موارد اشاره کرده‌اند. ده‌ها مورد که به نام حادثه ثبت شده‌اند؛ پشت پرده‌ی تاریک زندگی این زنان چه داستان‌هایی هست، ما نمی‌دانیم. پس من نمی‌خواهم خبر زن‌کشی دیگری را فقط لایک کنم، به اشتراک بگذارم، چند ساعت عصبانی شوم و فردا به همان روابط قبلی برگردم. زمان پرسیدن یک سؤال سخت رسیده است: من در زندگی خودم چه چیزی را تغییر می‌دهم؟

انقلاب از کلمات روزمره هم شروع می‌شود. می‌بینیم که خشونت فقط چاقو نیست. گاهی خشونت سال‌ها پیش از چاقو، در زبان جا خوش کرده است. در شعر. در فیلم. در شوخی. در تبلیغات. در مهمانی. در گفت‌وگوی دو مرد. در کلماتی که حتی متوجه نیستیم چه معنایی با خود حمل می‌کنند. وقتی مردی می‌گوید: "زن و بچه و مال و منال"، چرا زن و فرزند در کنار "مال" قرار گرفته‌اند؟ چرا هنوز برای تحقیر زن از واژه‌هایی استفاده می‌شود که هویت او را کوچک می‌کنند. حتی بعد از مرگ هم این اتفاق می‌افتد. مردی می‌میرد؛ نام کاملش را می‌نویسند، عکسش را می‌گذارند. زنی می‌میرد و گاهی هویت او با نسبتش به یک مرد معرفی می‌شود: دختر فلانی، همسر فلانی. انگار حتی مرگ هم همیشه زن را از مالکیت نمادین رها نمی‌کند. من می‌خواهم از همین‌جا شروع کنیم. اسم زن را بگویید و عکسش را هم بگذارید. او هویت دارد. به جای "مال من"، بگویید همسر، شریک زندگی‌ام، پارتنرم. و این تغییر نباید فقط در دانشگاه و میان روشنفکران بماند. باید برود به خانه، محله، روستا، کارخانه، کارگاه، تاکسی، مغازه و جمع‌های خانوادگی. چون تغییر زبان، تزئین تغییر اجتماعی نیست. بخشی از خود تغییر است.

خطابم این‌جا بیشتر با مردان است. من سال‌ها با مردان کار کرده‌ام. بعضی‌هایشان به من گفته‌اند: "تو یک troublemaker" (فتنه انگیز) هستی. زن‌ها را علیه ما می‌شورانی. باشد. اگر گفتن این که

ما موضوع ترحم نیستیم؛

صاحب حقیق!...

همسر تو ملک تو نیست، دردرس درست کردن است، این دردرس لازم است. من نمی گویم مردان دشمن زنان اند. می گویم هر مردی باید جرئت کند به خودش نگاه کند. به چیزهایی که "طبیعی" فرض کرده، به امتیازهایی که شاید اسمشان را گذاشته مراقبت، غیرت، مسئولیت مردانه یا ریاست خانواده. از خودت بپرس: وقتی از جامعه زخمی به خانه برمی گردی، با زخمی چه می کنی؟ آن را روی دوش زن و دخترت می گذاری؟ چون رئیس در محل کار تحقیرت کرده، چون پول نداری، چون دولت به تو فشار آورده، چون جامعه به تو بی عدالتی کرده، آیا وقتی وارد خانه می شوی باید انسانی که درهر شرایط سختی در کنارت بوده پیدا کنی تا همان فشار را به او منتقل کنی؟ یا همان جا زنجیر را قطع می کنی؟ ما نمی توانیم در خیابان آزادی بخواهیم و وقتی به خانه برگشتیم، آزادی را از دیگری پس بگیریم. جامعه برابر را فقط مطالبه نمی کنند. تمرینش می کنند. از همین امشب و در همین خانه. نمی توانیم منتظر تغییر از بالا بمانیم. بله، رژیم اسلامی مسبب درجه اول تبعیض علیه زنان است. و سؤالی که در مقابلمان است تا کی باید منتظر ماند؟ تا روزی که حکومت عوض شود؟ بعد تازه یاد بگیریم در خانه برابر زندگی کنیم؟ نه. تغییر باید از پایین هم شروع شود. از خانه. از اتاق خواب. از مدرسه. از محل کار. از مغازه. از خیابان. از جمع دوستانه. از رابطه مادر و پسر. از رابطه پدر و دختر. از رابطه زن و شوهر. ساختار سیاسی می تواند مردسالاری را تقویت کند، به آن قانون و قدرت بدهد و برایش مشروعیت بسازد؛ اما ما مجبور نیستیم همان مناسبات را در خانه خودمان بازتولید کنیم.

و حالا حرفم با زنان است. من نمی خواهم به زنان بگویم منتظر بمانید تا کسی نجاتتان دهد. و نمی خواهم بگویم نترسید، انگار که ترس واقعی نیست. ترس واقعی است. وقتی زنی تهدید می شود، وقتی تصویر یک دختر را منتشر می کنند، وقتی آبرو و خانواده و جانش ابزار فشار می شود، ترس واکنشی واقعی به خطری واقعی است. اما نمی خواهم این ترس دوباره ما را به سکوت برگرداند. برای نمونه، در لرستان، وقتی مردان خشونت طلب عکس های تعداد زیادی از دختران را روی اینترنت پخش کردند و چند تن از دختران از ترس و نگرانی خودکشی کردند، می فهمم که تعداد بیشتری از دختران را ترس فرا گرفت و حتی عکس های معمولی خود را از پروفایل مدیاهای شخصی شان برداشتند. این یعنی اشاعه ترس از یک انتقام جمعی از زنان.

خیزش انقلابی ۱۴۰۱ نشان داد که بخش بزرگی از زنان و جوانان ایران دیگر حاضر نیستند بسیاری از قواعد سنتی و مذهبی، مانند حجاب و آپارتاید جنسی را بپذیرند. آن ها این قواعد را آن چنان به چالش کشیدند

که الان دوفاکتو در خیابان ها، محل کار و مدرسه، زنان قدرت نمایی می کنند و حاضر به جنگ تن به تن با رژیم ها شده اند. مقاومت زنان از این خواست ها نیز بالاتر رفته است. پس حرف من با زنان این است: به خودتان اعتماد کنید. به حق خودتان اعتماد کنید. صدایتان را کوچک نکنید تا دیگری احساس راحتی کند. اما این را هم بگویم: حق گرفتنی است؛ اما لازم نیست تنها گرفته شود. شبکه بسازید. یکدیگر را پیدا کنید. از دوست امن، همسایه، فعال حقوق زنان، سازمان حمایتی و آدم های قابل اعتماد کمک بخواهید. اگر خطر واقعی است، شجاعت به معنای تنها ایستادن مقابل خطر نیست. گاهی شجاعت یعنی کمک خواستن، بیرون آمدن از تنهایی و تبدیل کردن یک صدای تنها به صدای جمعی.

من هرگز روی "کمتر" کار نکرده ام و دنبال متحدین هم نوع خودم هستم. من نمی خواهم هدف نهایی این باشد که زنان کمتر کتک بخورند. کمتر تحقیر شوند. کمتر بترسند. کمتر کشته شوند. البته تا وقتی خشونت وجود دارد، باید جان زنان را حفظ کرد، پناهگاه ساخت، حمایت کرد، درمان کرد و خطر را کاهش داد. اما آن نقطه، پایان کار نیست. من جامعه ای نمی خواهم که در آن زن همچنان فرو دست باشد، فقط فرو دستی اش کمی قابل تحمل تر شده باشد. من از برابری کامل حرف می زنم. از زنی که موضوع ترحم نیست. از مردی که برای برابر دانستن زن احساس نمی کند چیزی از مردانگی اش کم شده است. اتفاقاً باید احساس کند که انسانیت او کامل شده است. از خانواده ای که شادی، غم، کار، مسئولیت، قدرت و تصمیم را تقسیم می کند. و از جامعه ای که بالاخره می فهمد: زن موجودی نیست که باید از او نگهداری کرد. زن انسان برابری است که حقوقش را از او گرفته اند و آن حقوق باید به او بازگردد.

و این تغییر قرار نیست یک روز از آسمان بر سر ما فرود بیاید. از من شروع می شود. از تو. از کلمه ای که امروز دیگر به زبان نمی آوری. از رفتاری که دیگر تکرار نمی کنی. از پسری که طور دیگری تربیت می کنی. از دختری که یاد می گیرد صدایش مزاحمت نیست. تغییر از همین جا شروع می شود: از مردی که وقتی امشب به خانه برمی گردد، به جای آن که منتظر تغییر زن زندگی اش باشد، جرئت کند از خودش بپرسد: "من چه چیزی باید در خودم تغییر بدهم؟"

۲۳ سپتامبر ۲۰۲۶

قطع جنگ بیدرنگ!

سرنگون باد جمهوری اسلامی!

یا کار یا بیمه بیکاری مکفی!

مدرسه پادگان نیست!

طرح بسیجی کردن مدارس و دانش آموزان را در هم بشکنیم!

رژیم می‌داند خیزش‌های بعدی در راهند و می‌داند در آن روز نه پایگاه اجتماعی خواهد داشت و نه نیروی ذخیره. از این رو به فکر ساختن "ارتش جدید" افتاده است. اما چون در جلب هرگونه پایگاه اجتماعی شکست خورده و دستش از هر نیروی بالغی کوتاه است، به سراغ کودکان و نوجوانانی می‌رود که به حکم قانون و سن، هر روز صبح در کلاس حاضرند. این جنایتکاران اسلامی می‌پندارند وفاداری کالایی است که با چند مراسم، چند سرود، چند لباس بسیجی و چند منبر می‌توان در ذهن یک نسل انبار کرد.

اما این محاسبه بر فرضی باطل بنا شده است. نسل امروز از همان کودکی طعم دروغ، تحقیر، صف نان، فقر و باتوم را چشیده است و با نمایش پادگانی رام نمی‌شود. در خیزش "زن، زندگی، آزادی"، دانش‌آموزان و نوجوانان پاسخ خود را از پیش دادند: دختران روسری از سر برداشتند، جملگی تصاویر رهبران حکومت را از دیوارها پایین کشیدند و علیه تحقیر زن و مذهب و حکومت شعار دادند. هر مراسم اسلامی-حکومتی، هر سرود اجباری و هر بسیجی مستقر در حیاط مدرسه، خود نخستین درس سیاست را به کودکان می‌دهد: اینکه چه کسی دشمن زندگی و آزادی آنان است.

این تعرض، جهان وارونه جمهوری اسلامی را عریان می‌کند. در این نظام، کودک، و بیش از همه کودک خانواده کارگر و زحمتکش، انسانی با حق شادی، دانش و آینده نیست؛ او یا نیروی کار ارزان فرداست، یا سرباز بالقوه فردا، یا موضوع موعظه و نظارت امروز. همان حکومتی که برای غذای کافی، کلاس سالم، کتاب، درمان و تفریح کودکان پول ندارد، برای تربیت مأمور مطیع بودجه و سازمان و منبر دارد. این تضاد یا سوء مدیریت نیست؛ منطق نظامی است که در آن انسان برای دولت و مذهب و سرمایه آفریده می‌شود، نه دولت و ثروت برای انسان.

ما از نقطه مقابل این جهان آغاز می‌کنیم: کودک و نوجوان پیش از هر چیز انسان است. کودکی که حق دارد شاد باشد، بیاموزد، بازی کند، عشق و احترام ببیند، جهان را کشف کند و بی‌هراس از مذهب، فقر، تحقیر و خشونت رشد کند. کودک نه نردبان قدرت دولت است و نه هیزم آتش جنگ‌هایش؛ او انسانی است که حق دارد جهان را نه با فرمان، بلکه با آزادی بشناسد. آزادی انسان از آزادی کودک آغاز می‌شود: از حق او برای پرسیدن، خندیدن، نترسیدن و هیچ‌کس نبودن جز خود خویش.

این نخستین بار نیست که حکومت اسلامی به جان کودکان و نوجوانان دست می‌اندازد. در جنگ ارتجاعی ایران و عراق، هزاران

حکومت اسلامی تعرض خود به مدارس و کودکان و نوجوانان را شدت داده است. طرحی که با بازگشت جنایتکار شناخته شده حسین طائب به رأس بسیج، گسترش حضور بسیج و نهادهای "مقاومت" در مدارس را دنبال می‌کند. "سازمان بسیج" در هماهنگی کامل با "وزارت آموزش و پرورش" تحت نام گمراه‌کننده "میدان رویش" قرار است "مدارس را به عنوان زیرساخت تربیت نیروی بسیجی" بکار بگیرند. همان کاری که هر حکومت مستأصل و هراسان در آستانه رویارویی‌های سرنوشت ساز با مردم می‌کند: تعرض به زندگی و آموزش کودکان و نوجوانان. قرار است مدرسه به پایگاه بسیج بدل شود؛ کودکان در شبکه‌های عقیدتی-امنیتی دسته بندی شوند؛ و ذهنی که باید با دانش، بازی، دوستی و پرسش قد بشکشد، به انبار نیروی ذخیره رژیم آدمکشان اسلامی تبدیل شود.

این یک "برنامه فرهنگی" نیست. این نام فریبکارانه‌ای است که حکومت بر سیاست تولید اطاعت اسلامی گذاشته است. بسیجی و پاسدار و آخوند و مأمور امنیتی را به مدرسه می‌فرستند، نه برای آنکه کودک بیشتر بداند، بلکه برای آنکه کمتر پرسد؛ نه برای آنکه انسان آزادتر شود، بلکه برای آنکه زودتر سر فرود آورد. می‌خواهند مدرسه، نخستین پنجره کودک به جهان، به اتاق انتظار دستگاه بسیج و سرکوب اسلامی بدل شود؛ جایی که کودک نخستین بار سر خم کردن را تمرین کند، نه آنکه قد خود را در قامت انسان ببیند.

اما دست کودک و نوجوان برای گرفتن مداد ساخته شده است، نه برای سلاح نظامی؛ چشم او برای دیدن جهان است، نه برای خیره شدن به تصویر امامان و فرمانروایان. هیچ پرچم، هیچ آیه و هیچ فرماندهی آن قدر مقدس نیست که بتواند خنده کودک را خاموش و آینده او را مصادره کند. کودک هنوز نام بسیاری از چیزها را نمی‌داند؛ اما درد تحقیر را می‌شناسد، صدای دروغ را تشخیص می‌دهد و بوی آزادی را از پشت دیوارهای بلند مدرسه حس می‌کند.

طراحان این نقشه احمق نیستند؛ هراسانند. و این تمایز مهمی است: به حماقت می‌توان خندید، اما با هراس یک حکومت مسلح باید جنگید. طائب و همفکرانش بهتر از هر منتقدی می‌دانند که زیر پایشان خالی است. زنانی که حجاب تحمیلی را پس می‌زنند، کارگرانی که دستمزد، کرامت و شورا می‌خواهند، معلمانی که از فقر و تحقیر سخن می‌گویند، جوانانی که آزادی و خلاصی می‌طلبند، و مردمی که نان امروز و امید فردا را هم‌زمان از دست داده‌اند، همه یک خبر برای این حکومت دارند: دوران فرمانرواییات سر آمده است.

بربریت خود را بازتولید می کند.

مدرسه پادگان نیست!

طرح بسیجی کردن مدارس و دانش آموزان

را در هم بشکنیم ...

در جامعه‌ای که ما برای آن می‌جنگیم، کودکان مقدم‌اند بر هر منفعت، هر ایدئولوژی، هر نهاد و هر ملاحظه حکومتی. نه سرمایه، نه مذهب، نه ارتش و نه دولت حق ندارند کودکان و دانش آموزان را قربانی اهداف خود کنند. جامعه‌ای آزاد از همان‌جا آغاز می‌شود که هیچ کودک و نوجوانی برای نان، برای خدا، برای سود یا برای جنگ دیگران قربانی نشود؛ جایی که کودک و نوجوانان در امنیت، رفاه، شادی و آزادی زندگی کنند.

مدرسه پادگان نیست!

کودک و دانش آموز سرباز حکومت اسلامی نیست!

آموزش سکولار، رایگان و انسانی حق همه کودکان است!

مرگ بر جمهوری اسلامی!

زنده باد جمهوری سوسیالیستی!

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

۳۱ شهریور ۱۴۰۵ - ۲۲ سپتامبر ۲۰۲۶

ملیت بر خلاف جنسیت مخلوق طبیعت نیست،

مخلوق جامعه و تاریخ انسان است. ملیت از این

نظر به مذهب شبیه است. اما بر خلاف تعلق

مذهبی، تعلق ملی حتی در سطح فرمال هم

انتخابی نیست. بعنوان فرد نمیتوان به ملیت

خاصی گروید و یا از آن برید.

منصور حکمت

ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری

منصور حکمت را بخوانید

و به دیگران معرفی کنید!

<http://hekmat.public-archive.net>

کودک و نوجوان را با افسانه بهشت، کلیدهای پلاستیکی و دستگاه تبلیغ شهادت به جبهه‌ها رانند؛ همان‌ها که بر منبر از "ایثار" سخن می‌گفتند، کودکان مردم را خرج میدان‌های مین و ماشین مرگ کردند. امروز همان منطق کهنه، زیر نام "مقاومت" و در قالب یک طرح اداری بازگشته است: امروز در مدرسه عضوگیری کنند تا فردا، در لحظه بحران، نیرویی برای دفاع از حکومت داشته باشند.

اما شکست این طرح از پیش نوشته شده است. رژیم بیش‌تر دانشگاه را نیز خواست پادگان کند: بسیج دانشجویی، حراست، سهمیه بندی، ستاره‌دارکردن، کمیته‌های انضباطی، اخراج و نیروی امنیتی را بر آن تحمیل کرد. نتیجه چه شد؟ دانشگاه با همه زخم‌هایش یکی از کانون‌های پایدار اعتراض و آزادی‌خواهی ماند. آنجا که حکومت اطاعت کاشت، اعتراض درو کرد؛ آنجا که خاموشی خواست، فریاد بلند شد. بزرگ‌ترین شکست این حکومت آن روز است که کودکان و نوجوانانش دیگر زبان ترس را نفهمند و نام آزادی را به زبان خود بگویند.

راه مقابله

این طرح با شکایت فردی، انتظار از "مسئولین" و وعده‌های دستگاه آموزش و پرورش عقب نمی‌نشیند. نیرویی که می‌تواند آن را زمین بزند، نیروی متشکل معلمان، خانواده‌ها و دانش آموزان است. معلمان باید در شوراها، تشکل‌های مستقل و کانون‌های خود، مدرسه را محیطی غیرنظامی و غیرمذهبی اعلام کنند؛ ورود بسیج و نهادهای امنیتی را افشا کنند؛ و برای بیرون راندن این دستگاه از محیط آموزش دست به اعتراض جمعی بزنند.

هیچ کودک و نوجوانی نباید در برابر تهدید، تحقیر، پرونده سازی یا اجبار مذهبی تنها بماند. این مطالبه باید به جنبش معلمان، جنبش کارگری و مبارزه عمومی مردم گره بخورد: بیرون کردن بسیج و نهادهای مذهبی از مدرسه، آموزش رایگان و سکولار برای همه، و تامین زندگی شایسته برای کودکان.

مدرسه باید سکولار، غیرمذهبی، علمی و مستقل از سپاه، بسیج، حوزه‌های علمیه و همه نهادهای نظامی و امنیتی باشد. جای آخوند و بسیجی در مدرسه نیست. مدرسه متعلق به کودکان، معلمان و خانواده‌هاست. جامعه‌ای که به جای کتاب و غذا و بازی، روضه و فرمان‌برداری و لباس بسیجی به کودک می‌دهد، آینده نمی‌سازد؛

کمونیسم تنها راه نجات بشریت است!

بیانیه قانون صنفی فرهنگیان استان مازندران به مناسبت بازگشایی مدارس:

به یاد کودکان به خون خفته ی میناب، به یاد کیان پیر فلک

(به یاد کودکان کار، به یاد دختران شین آباد و به یاد دانش آموزانی که بخاطر فقر و تبعیض جنسیتی از تحصیل بازمانده‌اند)

ارتباط ناقص طرفین، معضل بزرگی برای یادگیری در آموزش مجازی است.

امتحان مجازی نیز بدون فراهم کردن شرایط برابر، نمی‌تواند معیار عادلانه‌ای برای سنجش دانش‌آموزان باشد. فناوری باید به آموزش کمک کند، نه اینکه شکاف آموزشی را بیشتر کند.

مافیای کنکور:

سالهاست که سد عظیم کنکور برای دانش‌آموز و خانواده وجود دارد. تنها دانش‌آموزانی که در مدارس خاص و با هزینه‌های سرسام‌آور معلم خصوصی و کلاسهای کنکور درس خوانده‌اند به دانشگاه راه می‌یابند. این تبعیض آشکار باید برداشته شده و عدالت آموزشی در سرزمین ایران اجرا شود.

فعالیت صنفی و امنیت شغلی معلمان:

اصل ۲۶ قانون اساسی، تشکیل احزاب، جمعیت‌ها و انجمن‌های صنفی را به رسمیت شناخته است. بنابراین، مطالبه‌گری صنفی معلمان باید به رسمیت شناخته شده و معلم نباید به دلیل پیگیری مطالبات صنفی خود با اخراج، تعلیق، بازداشت یا زندان مواجه شود.

مطالبه صنفی، صدای معلم برای بهتر شدن آموزش است؛ نه جرمی علیه آموزش.

معیشت و حقوق معلمان:

معلم نمی‌تواند با حقوق ناکافی، افزایش هزینه‌های زندگی و فشار کاری فزاینده، مسئولیت سنگین آموزش نسل آینده را بر دوش بکشد.

حقوق معلمان باید متناسب با هزینه واقعی زندگی و مسئولیت حرفه‌ای آنان باشد. شأن معلم با تقدیرهای مناسبی حفظ نمی‌شود؛ معلم به امنیت شغلی و معیشت شایسته نیاز دارد.

صندوق ذخیره فرهنگیان:

صفحه ۱۴

اول مهر، روز بازگشت به مدرسه و آغاز دوباره‌ی قصه‌ی یادگرفت است؛ روزی که کلاس‌ها با حضور دانش‌آموزان جان می‌گیرند و معلم، با عشق و امید، چشم به آینده‌ی فرزندان این سرزمین می‌دوزد.

آموزش، فقط درس و کتاب نیست؛ ساختن آینده است، آینده‌ای که دانش‌آموز در سایه آموزش ـ زبان مادری به معلم خویش اعتماد کرده و در آرامش و امنیت درس بخواند. اما امروز میان این آرمان و واقعیت آموزش، فاصله‌ای جدی وجود دارد.

شهریه و هزینه‌های مدارس:

اصل ۳۰ قانون اساسی صراحتاً دولت را موظف کرده است وسایل آموزش و پرورش رایگان را برای همه ملت تا پایان دوره متوسطه فراهم کند.

با این حال، خانواده‌ها همچنان با انواع هزینه‌های آموزشی روبه‌رو هستند. آموزش رایگان یک وعده نیست؛ حقی است که قانون اساسی بر آن تأکید کرده است.

هیچ کودکی نباید به دلیل وضعیت اقتصادی خانواده از آموزش باکیفیت محروم شود.

کمبود معلم و فضای آموزشی:

کمبود معلم، کلاس‌های پرجمعیت و کمبود امکانات، کیفیت آموزش را کاهش داده است. هم‌زمان، بسیاری از مدارس با فرسودگی، کمبود فضا و مشکلات ایمنی روبه‌رو هستند.

در مدارس غیردولتی نیز شهریه‌های بالا نباید به معنای کاهش نظارت بر کیفیت و ایمنی باشد. امنیت دانش‌آموزان و معلمان قابل معامله نیست.

آموزش مجازی و امتحانات آنلاین:

تجربه آموزش مجازی نشان داد که همه دانش‌آموزان از امکانات برابر برخوردار نیستند. اینترنت، ابزار آموزشی و محیط مناسب برای مطالعه در اختیار همه خانواده‌ها قرار ندارد. بر هیچ معلمی وظیفه نیست که از تلفن همراه خود برای آموزش استفاده کند. کندی و ضعف اینترنت و استهلاک گوشی‌های تلفن معلم و دانش‌آموز و

زندانی سیاسی آزاد باید گردد!

به یاد کودکان به خون خفته ی میناب،

به یاد کیان پیر فلک ...

فرهنگیان حق دارند درباره منابع، سرمایه‌گذاری‌ها، سود و نحوه مدیریت صندوق ذخیره فرهنگیان، اطلاعات روشن و دقیق داشته باشند.

منابع متعلق به فرهنگیان باید با شفافیت، پاسخگویی و رعایت منافع اعضا مدیریت شود.

مطالبات ما روشن است:

- اجرای واقعی اصل ۳۰ و فراهم کردن آموزش رایگان و باکیفیت؛
- رفع کمبود معلم و کاهش تراکم کلاس‌ها؛
- تأمین مدارس ایمن و استاندارد؛
- نظارت جدی بر کیفیت و ایمنی مدارس غیردولتی؛

- رفع مافیای کنکور و آموزش عادلانه

- فراهم کردن زیرساخت برابر برای آموزش مجازی؛

- به رسمیت شناختن فعالیت‌های صنفی و اجرای حقوق قانونی مربوط به آن؛

- پایان دادن به برخوردهای تنبیهی با مطالبه‌گران صنفی؛

- تأمین امنیت شغلی و معیشت شایسته معلمان؛

- افزایش عادلانه حقوق و دستمزد؛

- و شفافیت کامل در صندوق ذخیره فرهنگیان.

اول مهر، روز امید به آینده است؛

و آینده، از کلاس درس آغاز می‌شود.

برای کودکی که حق آموختن دارد،

برای معلمی که با عشق آموزش می‌دهد،

و برای مدرسه‌ای که باید خانه‌ی دانایی، امنیت و امید باشد.

آموزش حق است، نه امتیاز

کانون صنفی فرهنگیان استان مازندران.

برنامه های تلویزیون پرتو،

رسانه حزب کمونیست کارگری -

حکمتیست را بطور زنده از طریق کانال

آلترناتیو شورایی در اینترنت دنبال

کنید و به کارگران و دوستانان معرفی

کنید.

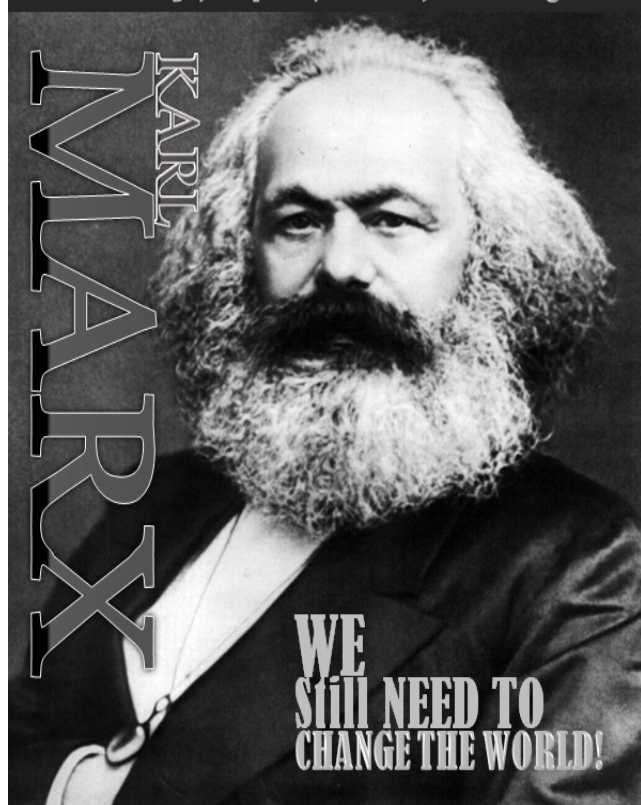
آدرس خط زنده:

<https://alternative-shorai.tv/>



اعدام قتل عمد دولتی است!

The philosopher have only interpreted the world in various ways; the point, however, is to change it!



بیانیه شورای بازنشستگان ایران

به مناسبت آغاز سال تحصیلی!

اول مهر ماه برای دانش آموزان ، معلمان و خانواده ها یکسان آغاز نمیشود. برای بخشهایی از جامعه امکان ادامه تحصیل اساسا منتفی شده و برای لایه مرفه یک در صدی ، مدارس لاکچری صدها میلیون تومانی آغوش باز میکنند!

تبعیضات گسترده و پر دامنه در لایه سیستم آموزشی ناکار آمد، بارها و بارها فریاد زده شده ولی گوش شنوایی مگر برای احضار و بازجوی معترضان وجود ندارد! هرگوشه از این ساختار را که بنگریم با دیوار بلندی از تبعیضات طبقاتی، جنسیتی، قومیتی و دینی مواجه میشویم. افزایش آمار و ارقام کودکان محروم از همین تحصیلات نیم بند هم نگران کننده ست. تامین نیازها و ملزومات آموزشی برای بسیاری از خانواده ها ممکن نیست.

محتوای کتابهای درسی همچنان سرشار از آموزه ها و کلیشه های جنسیتی، افسانه های غیر علمی و سیاست مغزشوئی طبق آراء و فرهنگ حکومت است و با واقعیت موجود جامعه ایران و جهان بی ربط است.

حق آموزش به زبان مادری همچنان نادیده گرفته میشود و تنها گرایش دینی معینی بشکلی تبعیض آمیز تبلیغ میشود. خصوصی سازی ها، غیر انتفاعی ها و تبعات ناگزیر آن، دانش آموزان را بیش از پیش درگیر تفاوت و تبعیض نموده ست. آمار افسردگیها و گریز از محیط آموزشی یکی از دستاوردهای این تبعیضات است.

فقر عمومی و سیاستهای آموزشی بخشی از کودکان را از مدرسه جدا و راهی خیابان کرده و منجر به افزایش آمار کودکان کار و بازمانده از تحصیل شده است. در صورت فعالیت های آنلاین، کلیه ملزومات و زیرساخت های این عرصه از جمله اینترنت پر سرعت، گوشی یا لب تاب مناسب باید تامین و خارج از تعهدات خانواده ها باشد. در کنار این مصائب، با سوء استفاده و دمیدن در فضای جنگی، بخشی از کودکان دانش آموز را بر خلاف کنوانسیون های جهانی به عرصه آموزش ها و فعالیت های نظامی کشانده اند.

رفع تمامی تبعیضات در ساختار آموزش و پرورش، پایان دادن به خصوصی سازنها، آزادی بی قید و شرط همه معلمان و دیگر فعالین زندانی، تامین معیشت و درمان معلمان در حد بالاترین استاندارد جهانی و حق تحصیل رایگان و با کیفیت برای همه، از جمله مطالبات معلمان بوده و هست.

شورای بازنشستگان ایران

۳۱ شهریور ۱۴۰۵

اساس سوسیالیسم انسان است، چه در ظرفیت فردی و چه در ظرفیت جمعی.
سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به انسان است!

منصور حکمت

به حزب کمونیست کارگری-حکمتیست کمک مالی کنید!

جنبش مجمع عمومی را گسترش دهیم!

ستون آخر،

از "جان فدایان" تا طرح
"میدان رویش"

وریا روشنفکر

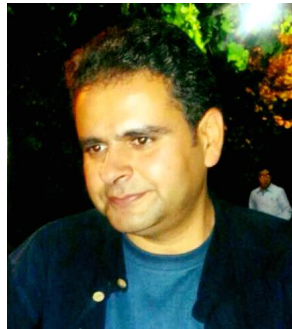
"جان فدایان ایران" و طرح "بسیجی کردن مدارس" دو خبر جداگانه نیستند. یک سیاست واحدند: مانور تبلیغاتی و بسیج ناسیونالیستی برای بقای نظام. بزرگسال را برای جنگ آماده می کنند و کودک را برای اطاعت و بسیج فردا.

۲۷ شهریور، برگزارکنندگان مراسم «جان فدایان ایران» از حضور ۳۱۳ هزار نفر و ثبت نام حدود ۵۰۰ هزار نفر خبر دادند. این اعداد مستقل از منابع رسمی قابل راستی آزمایی نیستند؛ حتی اگر درست باشند در قیاس با جمعیت جامعه ایران رقم ناچیزی است. اما هدف اعلام شده روشن است: سازماندهی و آموزش نیروهای «جان فدا» در ساختار بسیج و آمادگی نظامی. همزمان، طرح «میدان رویش» برای گسترش همکاری بسیج و آموزش و پرورش و تربیت نیروی بسیجی در مدارس دنبال می شود و در اظهارات رسمی، مدرسه "زیرساخت تربیت نیروی بسیجی" معرفی شده است.

حکومت از کارگر نیروی کار ارزان می خواهد و از جوان نیروی جنگی؛ از معلم اطاعت می خواهد و از کودک ذهنی آماده برای فرمان برداری. اما اکثریت مردم دستمزد مکفی، آزادی، آموزش، رفاه و آینده می خواهند. مدرسه باید جای علم و تفکر باشد، نه پادگان. کودک باید با کتاب، هنر و دانش بزرگ شود، نه با آموزش نظامی و فرهنگ مرگ.

حکومت با این سیاستها ارباب را گسترش میدهد و زندگی را گرو میگیرد، اما جامعه منجر از رژیم اسلامی برای آزادی و زندگی انسانی میجنگد. اهداف ایندو غیر قابل جمعند، اسارت جامعه درگرو بقای نظام است و آزادی مردم در گام اول

در گرو سزنگونی
تمامیت جمهوری
اسلامی است.



طبقات حاکم و
دولت هایشان که
درباره جنگ
تصمیم می گیرند،
مردم غیر نظامی را

گوشت دم توپ میکنند و هزینه جنگ را با تشدید فقر، تورم، بیکاری، بیماری، ناامنی و مرگ روش دوش کارگران و مردم محروم قرار میدهند. جنگ یک بیزنس سرمایه داران است، در همان حال که بر طبل توخالی "منافع ملی" میکوبند و عده زیادی را به گرسنگی و فلاکت محکوم کردند، حسابهای بانکی شان سودهای سرشار تلنبار میکنند. حکومت "فداکاری" در خدمت سرمایه و نظام اسلامی می خواهد؛ مردم اما زندگی و خوشبختی میخواهند و مسبب مشقات خود را نظامی میشناسند که روی دوش قتل و ترور و کشتار سرپا مانده است. این جنگ اصلی است و طرح های سرگوبگرانه و ارتجاعی و ضد جامعه حکومت در خدمت همین جنگ است.

مدرسه باید از نهادهای نظامی، امنیتی و ایدئولوژیک آزاد و مصون باشد. ما نظام آموزشی سکولار و مدرن میخواهیم، جدائی دین از دولت و آموزش و پرورش، دفاع از حقوق کودک و محیط ایمن برای آموزش، ممنوعیت دخالت نهادهای مذهبی در امور آموزشی، از ارکان اولیه آموزش سکولار است.

۲۵ سپتامبر ۲۰۲۶

آدرسهای تماس با
حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

دفتر مرکزی حزب

وریا روشنفکر

daftaremarkzy@gmail.comvoryaroushanfekr@gmail.com

رئیس دفتر سیاسی

رحمان حسین زاده

hosienzade.r@gmail.com

دبیر اجرایی

سعید یگانه

saidwahedi25@gmail.com

دبیر کمیته مرکزی

ناصر مرادی

moradi.naser@gmail.com

دبیر کمیته سازمانده

سیاوش دانشور

Siavash_d@yahoo.com

دبیر کمیته گردستان

صالح سرداری

sale.sardari@gmail.com

دبیر تشکیلات خارج

سعید آرمان

saeed_arman2002@yahoo.co.uk

دبیر کمیته تبلیغ

اسماعیل ویسی

esmail.waisi@gmail.com

کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

سیاوش دانشور

Siavash_d@yahoo.com

نشریه حزب
سردبیر:
هفتگی کمونیست

هیئت تحریریه: پروین کابلی، سیوان کریمی، ملکه عزتی، رحمان حسین زاده، علی جوادی، سیاوش دانشور، ناصر

مرادی، وریا روشنفکر، امیر عسکری.

اگر برای کمونیست مقاله میفرستید:

سردبیر در انتشار و رد و تلخیص مقالات آزاد است. کمونیست هفتگی تنها مقالاتی را منتشر میکند که برای این نشریه تهیه شدند. آخرین مهلت دریافت مطلب برای انتشار تا عصر روز پنجشنبه است. کمونیست شنبه ها منتشر میشود.

زنده باد سوسیالیسم!